

(فصل ۱)

در تعریف شعر و بیان شاعر - بدان که شعر در لغت، دانستن و در یافتن است و در اصطلاح سخنی است موزون که دلالت کند بر معنی و قافیه داشته باشد و قائل قصد موزونی آن سخن کرده باشد. سخن را به «موزون» قید کرده شد، از آن که سخن ناموزون را شعر نگویند و سخن موزون را به دلالت بر معنی قید کرده شد، از آن که سخن موزون بی معنی را شعر نگویند، و «قافیه داشته باشد» گفته شد. از آن که سخن موزون دال بر معنی بی قافیه را نیز شعر نگویند، و «قائل قصد موزونی آن سخن کرده باشد» گفته شد، از آن که اگر کلامی موزون واقع شود و قائل قصد موزونی آن کلام نکرده باشد آنرا شعر نگویند در اصطلاح. پس آنچه در قرآن و حدیث رسول، صلی الله علیه و سلم، موزون واقع شده است شعر نباشد. قوله تعالی: ثم اقررتم و انتم تشهدون. ثم انتم هؤلاء تقتلون. و قوله صلی الله علیه و سلم: الکریم ابن الکریم ابن الکریم، اگر چه در قرآن بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن واقع شده است و در حدیث بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن، اما چون قائل قصد موزونی آن نکرده است، آنرا شعر^(۱) نمی گویند و اطلاق شعر بر قرآن و حدیث روا نیست.

و ابوالحسن اخفش نحوی، رحمة الله علیه، گفته است که شاعر به معنی صاحب شعر است یعنی خداوند شعر، همچنانکه تامر به معنی صاحب تمر است یعنی خداوند خرما. این بر تقدیری است که شاعر مشتق بود از شعر به معنی اصطلاحی یعنی کلام موزون چنانکه گفته شد. و اگر شاعر مشتق بود از شعر به معنی لغوی که مصدر است، معنی شاعر داننده و دریابنده باشد. و بعضی گفته اند که شاعر را از آن جهت شاعر گویند که او در می یابد نوعی از کلام را و قادر است بر ترکیب آن که آن نوع کلام را غیر او در نمی یابد و قادر نیست بر ترکیب آن. و بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند که اول کسی که شعر گفت، آدم بود صلوة الله علیه. و می گویند که لغت آدم به اتفاق اهل علم، سریانی بوده و شعر عربی که به آدم نسبت می کنند ترجمه شعریست که به لغت سریانی گفته است در مرثیه هابیل، در آن وقت که قابیل، هابیل را کشت. و قاسم ابن سلام بغدادی، رحمه الله، که پیشوای اصحاب تاریخ است، گفته است که اول کسی که شعر عربی گفته، یعرب ابن قحطان بود که از فرزندان نوح پیغامبر است صلوة الله علیه. و اکثر بر آنند که اول کسی که شعر فارسی گفته

(۱) - بلکه آنرا نثر مرجز گویند. منه.

است، بهرام گور است و بیتِ اولش این است شعر:

منم آن پیلِ دمان و منم آن شیرِ یله
 نام بهرام مرا کنیتِ من بوجبله
 و بعضی گفته‌اند: اول شعرِ فارسی، ابوحنیفِ حکیم سُغدی گفته است (و سُغد موضعی از سمرقند
 است) و بیتش این است شعر:
 آهوی کوهی در دشت چگونه دوزا
 چون ندارد یار بی یار چگونه روزا

و بعضی گفته‌اند که اول کسی که در فارسی قصیده گفته است و بنیادِ مدّاحی کرده، رودکی بوده است
 و مطلعِ قصیده مع چند شعرش، این است:

بادِ جوی مولیان آید همی	بوی یارِ مهربان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی	شاه روزی میهمان آید همی

(فصل ۲)

در بیانِ حاجت به علمِ عروض و واضح و وجهِ تسمیهٔ آن - چون شعر کلامی است موزون و هر موزونی را ناچار است از میزانی تا زیادت و نقصانِ آن به آن میزان توان دانست و میزانِ شعر به علمِ عروض معلوم می‌شود، پس هرکس که در بابِ شعر دخل می‌کند، خواه به گفتن شعر خواه به شناختنِ آن، برو لازم باشد که عروض بداند. و بدان که استخراجِ علمِ عروض، خلیلِ ابنِ احمدِ بصری رحمه‌الله، کرده است. و چنین می‌گویند که خلیلِ ابنِ احمد روزی بر دکانِ قِصّاری می‌گذشت، آوازِ کوبهٔ قِصّاری شنید و چون آن صوتی بود متجاوب و ایقاعی متناسب، گفت «والله یظهر من هذا شیءٌ». یعنی سوگند به خدای که ظاهر می‌شود ازین صوت چیزی. و او را منشاء استخراجِ علمِ عروض همان صوت شد. و در نام کردنِ این علم به عروض، اقوال بسیار است: بعضی می‌گویند که خلیلِ ابنِ احمد، در مکهٔ مبارک، زاده‌الله تعالی شرفاً، بود که به این علم ملهم شد، و یکی از اسمای مکهٔ عروض است، این علم را به اسمِ مکه خواندند به جهتِ تیمّن و تبرک. و بعضی گویند عروض به معنی طرف است و چون این علم طرفِ بعضی از علوم بود، آنرا عروض نام کردند. و بعضی می‌گویند که در ترکیب این سه حرف که عین و را و ضاد است، معنی کشف و ظهور است و چون ازین علم ظاهر و پیدا می‌شود وزنِ صحیح و وزنِ غیر صحیح، پس ازین جهت این علم را عروض نام نهادند. و بعضی می‌گویند که عروض در لغت راهِ گشاده در کوه است و

همچنانکه از راهی که در کوه است به مواضع می توان رسید، این علم نیز طریق معرفت شعر مستقیم و سقیم است و به دانستن او به کلام موزون و ناموزون می توان رسید. پس به این مناسبت این علم را عروض نامیدند. و بعضی می گویند که عروض به معنی میخ و ابر است و همچنانکه در ابر و آنچه از او پیدا می شود نفع بسیار است، درین علم نیز نفع بسیار است، پس به این مشابَهت این علم را عروض گفتند. و بعضی می گویند که چون جزو آخر مصراع اول بیت را عروض می گفتند، چنانکه بعد ازین معلوم شود، و این علم مشتمل است بر معرفت آن جزو آخر، پس این علم را به اسم آن جزو آخر نامیدند، چرا که آن جزو، کثیرالوقوع است و در میان عروضیان بسیار مذکور می شود که عروض این بیت چنین است و عروض آن بیت چنان. و بعضی می گویند که عروض، فعول است به معنی مفعول یعنی به معنی معروض و این علم را از آن جهت عروض نامیدند که معروض علیه شعر است یعنی شعر را بر آن عرض می کنند تا موزون از ناموزون جدا شود. و بعضی این وجه را ترجیح کرده اند و بعضی وجه اول را.

(فصل ۳)

در بیان موزون و ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن - بدان که وزن سنجیدن کلامی است به میزان بحری از بحرهای شعر که مقرر کرده اند، پس هرچه به میزان بحری از بحور راست باشد آن موزون است و آنچه به میزان هیچ بحری راست نباشد ناموزون است. و این سنجیدن را تقطیع جدا سازند، بر وجهی که هر مقداری از آن برابر باشد در وزن به اجزای آن بحر که این بیت در آن بحر است. و مناسب است به معنی لغوی تقطیع که پاره پاره کردن است. و در تقطیع عدد حروف و حرکت و سکون معتبر است و خصوصیت حروف و حرکت که فتحه و کسره و ضمه است یعنی زبر و زیر و پیش داخل ندارد، مثلاً، لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن باشد، و هر حرف که به تلفظ در آید، آن معتبر باشد در تقطیع، اگر چه در کتابت نباشد، و هر حرف که به تلفظ در نیاید، آن معتبر نباشد در تقطیع اگر چه در کتابت باشد. و حروف ملفوظه غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه، بعد ازین به تفصیل بیان کرده خواهد شد. و به سبب آنکه بنای تقطیع بر ملفوظ است نه بر مکتوب، می شاید که حروف مصراعی زیاده باشد از مصراعی دیگر، با آنکه هر دو مصراع بريك وزن باشد، چنانکه بیت:

نشست سرور اهل کرم به مجلس خاص

دو خوان سه خوان دو سه خوان خواست خوان چه خوان که نخواست

مصراع اول بیست و دو حرف است و مصراع دوم چهل و سه حرف. و بدان که نون تنوین را عروضیان